

بررسی فعل در دستور زبان‌های سنتی فارسی

دکتراسماعیل صادقی *

چکیده

الگو برداری از دستور زبان‌های بیگانه، از جمله عربی و فرانسوی، و بی‌توجهی تدوین‌کنندگان کتاب‌های دستور زبان فارسی به ماهیت زبان و تحولات زبان، و رابطه تفکر و زبان و جامعه، از عوامل ایجاد اشکال در تعریف و تحلیل مفاهیم دستوری بوده است. توجه صرف نویسندگان کتب دستور زبان فارسی به عامل معنایی مقولات دستوری و غفلت از عوامل صوتی و گرامری، باعث تعریف غلط و غیر علمی مقولات دستوری و دسته‌بندی‌ها و حاشیه‌های زیادی در مورد این مقولات شده است.

در این مقاله کوشیده‌ایم با توجه به «زبان فارسی» و ویژگی‌های آن و در نظر گرفتن عوامل گرامری و معنایی، ضمن تحلیل تعاریف اصطلاحات دستوری در دستور زبان‌های فارسی، تعریفی علمی و جامع از مقوله فعل به دست دهیم. به زبانی دیگر، ضمن اشاره به موانع دستور نویسان سنتی برای رسیدن به تعریف علمی و جامع «فعل»، سعی کرده‌ایم آن را بررسی و تعریف کنیم.



واژگان کلیدی

فعل، عوامل صوتی، معنایی، گرامری، فاعل.

فعل

فعل در اصطلاح کلمه‌ای است که دلالت بر حصول معنی مصدر و حدوث آن از ذاتی، در یکی از زمان‌های سه گانه: گذشته، حال، استقبال دارد (پنج استاد، ۱۳۷۰، ۹۴)

فعل کلمه‌ای است که عمل یا حالت کسی یا چیزی را در یکی از زمان‌های گذشته، اکنون و آینده بیان می‌کند (مشکور، ۱۳۴۲، ۶۷)

فعل کلمه‌ای است که بر انجام یافتن کاری یا بودن حالتی در کسی یا چیزی یا پدید آمدن حالتی تازه در کسی یا چیزی، در یکی از زمان‌های گذشته یا حال یا آینده دلالت کند (ارژنگ، ۱۳۷۴، ۱۰۲)

...آنکه کاری را در یکی از این سه زمان انجام دهد فاعل نامیده می‌شود و آن که یا آنچه کاری بدو نسبت داده می‌شود مسندالیه نام دارد (ذوالنور، ۱۳۴۳، ۷۵)

فعل کلمه‌ای است که بر کردن کاری... یا داشتن حالتی یا پذیرفتن صفتی، در یکی از زمان‌ها دلالت کند (عماد افشار، ۱۳۷۲، ۱۲۴)

فعل (کنش) کلمه‌ای است که معنی و مفهوم مستقل داشته... یا انجام کار بطور فرمان، یا خواهش طلب گردد. (بصاری، ۱۳۴۴، ۶۳)

فعل آن کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر کردن کاری یا... در انواع چهارگانه جمله، کردن کاری، یا داشتن حالتی را با فعل به کسی یا چیزی نسبت می‌دهیم... این نسبت دادن دو صورت دارد: یکی مثبت و دیگری منفی (ناتل خانلری، ۱۳۶۹، ۱۷ و ۱۲۵)

فعل کلمه‌ای است عربی و معنی آن در پارسی کردن و به جا آوردن و انجام دادن یا در حالی شدن باشد. اما این کلمه‌ها ی فارسی در دستور یعنی صرف ونحو مستعمل نیست و همان لفظ عربی فعل معمول است. فعل به معنی صدور یا حدوث امر است و در اصطلاح صرف ونحو آن دسته و قسمت از کلمه هاست که زمان‌های سه گانه... در معنی آن دخالت



وتأثیر دارد و حدوث امری را که مقترن به یکی از زمان‌های سه گانه باشد بیان می‌کند که از جانب فاعلی انجام یافته... و معنی آن از سه جزء ناگزیر است: یکم معنی مصدری که حدوث امر باشد، دوم فاعل که امر از جانب او حادث شود، سوم نسبت میان حدث و کننده حدث و «فاعل» (همایون فرخ، بی تا، ۴۴۱)

فعل کلمه‌ای است که همیشه مسند باشد و به عبارت دیگر دلالت کند بر وقوع یا لاوقوع کاری در زمان معینی از سه زمان گذشته و حال و آینده (خیامپور، ۱۳۷۲، ۶۸)

فعل کلمه‌ای است که بر کاری یا چیزی (یا کسانی یا چیزهایی) در یکی از زمان‌های گذشته و حال و آینده، یا هر سه زمان دلالت کند... آنچه در تعریف فعل گفته شد باید از جنبه‌های مختلف بررسی شود: ۱. کار و حالت... ۲. شخص و عدد... ۳. زمان... ۴. وجوه افعال (شریعت، ۱۳۶۷، ۱۲۶-۱۳۰)

فعل کلمه‌ای است که به تنهایی یا به یاری وابسته‌هایی در یکی از زمان‌های سه گانه بر واقع شدن امری دلالت می‌کند و امری است که به امر دیگر اسناد داده می‌شود. (فرشید ورد، ۱۳۸۲، ۳۷۶)

از تعاریف مذکور نتیجه می‌گیریم:

۱. فعل کلمه‌ای است
 ۲. که بر عمل (انجام دادن یا انجام یافتن یا واقع شدن کاری) یا روی دادن امری،
 ۳. یا بودن یا داشتن یا پذیرفتن حالتی (صفتی)،
 ۴. در یکی از زمان‌های گذشته، حال و آینده دلالت کند.
- مطالبی که از تک تک تعاریف مستفاد می‌شود:

۱. در تعریف پنج استاد (کلمه‌ای است که دلالت کند بر حصول معنی مصدر و حدوث آن از ذاتی.) ملاحظه می‌کنیم که اساتید معظم دیدگاهی عربی گرایانه به زبان فارسی داشته‌اند: این گمان که فعل الزاماً از مصدر مشتق می‌شود، و همین امر باعث شده است که بلافاصله از «حروف زاید افعال» سخن به میان بیاورند.



۲. «پدیدآمدن حالتی «تازه» در کسی یا چیزی - که چیزی از تعریف ارژنگ است - آن را از تعاریف دیگر متمایز می‌کند، اما صفت «تازه» ظاهر اغیر لازم به نظر می‌رسد.
- البته «حالتی تازه» تحت تأثیر این امر در این تعریف و تعاریف بعضی از کتب دستوری، ذکر شده است که همه افعال «بر انجام کار» دلالت ندارند. در مثال‌های «من بستنی دوست دارم»، «دستم درد گرفت»، «احساس خستگی می‌کنم»، حالت بر عمل غالب است
- فیلمور (زبان‌شناس) نظریه‌ای مطرح کرده است به نام «نظریه حالت». او شش حالت برای «کنش» (فعل، عمل) در نظر گرفته، و در واقع فاعل و مفعول را شش نوع می‌داند: «کنش کار» (جانداری که نوعاً کاری را انجام می‌دهد)، «کنش ابزار» (نیرو یا شی بیجان که به لحاظ علی در جریان کنش دخالت دارد)، «کنش گیر» (جانداری که تحت تأثیر کاری قرار می‌گیرد)، «کنش نمود» (موضوع یا وجودی که از کاری یا حالتی ناشی می‌شود)، «کنش جایگاه» (مکان یا جهت گیری مکانی که تحت تأثیر قرار می‌گیرد)، «کنش پذیر» (حالتی که از نظر معنایی کاملاً خنثی است)، مثلاً دیدن صرفاً بیانگر حالت تأثیر پذیری است ولی نگاه کردن دلالت بر انجام کاری دارد» (پالمر، ۱۳۸۱، ۲۲۹ - ۲۳۰)
۳. توجه به نقش کلمه در کنار معنای آن، تعریف ذوالنور را متمایز می‌کند (آنکه یا آنچه کاری بدو اسناد داده می‌شود مسندالیه نام دارد) نقص تعریف و دشواری بیان تعریفی جامع درباره فعل باعث شده است در تعریف، جملات به فعلی و اسمی تقسیم شوند، اما بیان این امر بدون کامل شدن تعریف فعل، نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه بر ابهام مطلب می‌افزاید، زیرا هنوز خواننده نمی‌داند فعل چیست و بالطبع نمی‌داند جمله چیست، تا لازم باشد انواع جملات را بشناسد.
۴. «کلمه‌ای است که معنی و مفهوم مستقل داشته باشد» و «انجام کار بطور فرمان یا خواهش طلب گردد» تعریف بصاری را تمایز می‌بخشد. ظاهراً منظور نویسنده از قسمت اول جمله این بوده که فعل جزء کلمات معنی دار است، در مقابل کلمات بی معنی (یا کمکی) مثل حروف اضافه و ربط.



قسمت دوم (انجام کار به طور فرمان..حاکمی از توجه به وجه امری و جداگانه به حساب آوردن آن است. می‌دانیم که بیشتر دستورنویسان، زمان در وجه امری را جزء مستقبل به حساب آورده‌اند.

۵. دکتر خانلری جنبه منفی افعال را نیز در تعریف خود گنجانیده است.

۶. توجه به معنای قاموسی فعل در تعریف همایون فرخ هویداست (فعل کلمه‌ای است عربی.) جمله «آن دسته و قسمت از کلمه هاست که زمان‌های سه گانه در معنی آن دخالت و تأثیر دارد» دارای اشکال است، زیرا فعل در زمان روی می‌دهد و صحیح نیست بگوییم زمان‌های سه گانه در معنی آن دخالت دارد... به عبارت دیگر وقتی بگوییم زمان‌های سه گانه در معنی فعل دخالت و تأثیر دارد، نخست پذیرفته ایم که فعل معنایش با زمان حاصل می‌شود یا تغییر می‌کند، در حالیکه چنین نیست، زمان چیزی جدا از فعل نیست. فعل در جمله ایفای نقش می‌کند و زمان یکی از مشخصه‌های آن است. بنابر این زمان در معنای جمله تأثیر دارد، نه در معنای فعل. دوم این که تحت تأثیر این تلقی غلط بوده ایم که اصل فعل مصدر است و زمان بعداً در آن تأثیر می‌گذارد یا دخالت می‌کند، سپس به فعل بدل می‌شود و سوم این که گاهی شکل ظاهری فعل با زمان آن تفاوت دارد: «اگر فردا امدم ماجرا را به تو می‌گویم»

«که از جانب فاعلی انجام یافته» نیز اشتباهی است که ناشی از عدم درک صحیح معنای فعل و فاعل است.

اگر بگوییم «فعل برانجام دادن کاری دلالت دارد» و «فاعل انجام دهنده کار است»، همه نهادها را فاعل قلمداد کرده ایم و این تصور ایجاد می‌شود که هر فاعلی باید جاندار باشد و کاری انجام داده باشد (این نکته بیانگر توجه صرف به عامل معنایی است). در حالیکه چنانکه بعداً خواهیم گفت فاعل صاحب فعل است و فعل بدان مربوط است، نه لزوماً انجام دهنده کار. وقتی کاری انجام نشود یا فعل بیانگر انجام کار نباشد، چه باید گفت؟ یا وقتی بیانگر حالتی باشد؟ مثلاً «سرم درد گرفت!». یا وقتی به لحاظ ژرف ساختی فاعل کس یا چیز دیگری



باشد. مثلاً «سنگ شیشه را شکست» سنگ واسطه یا عامل است و فاعل کسی است که در جمله معلوم نیست؛ یا «زنگ به صدا در آمد».

نگریستن به زبان فارسی از دریچه صرف و نحو عربی که پنج استاد را به اشتباه انداخته است، از ویژگی‌های نگرش مرحوم همایون فرخ است و در تعریف فعل کاملاً این امر آشکار است. شاید منظورشان از «نسبت میان حدث و کننده حدث...» این بوده که فعل رابط میان مسندالیه و مسند است!

۷. توجه دکتر خیامپور به نقش کلمات، تعریف او را دگرسان کرده است. ایشان بدون توجه به عامل صرفی افعال و نیز خلاف آنچه که معهود دستورنویسان است بدون توجه به عامل معنایی افعال، گفته است: «فعل کلمه‌ای است که همیشه مسند باشد». نکته جالب این است که ایشان بسیاری از کلمات مشهور به فعل را جزو «حروف اسناد» به شمار آورده است: «حروف اسناد را معمولاً از افعال می‌شمارند، ولی چون معنی آنها استقلال نداشت و جز اینکه برای ربط مسند به مسندالیه، واسطه و اداتی باشند منظوری از آنها نبود، بدین جهت آنها را جزو حروف شمردیم» (خیامپور، ۱۳۷۳، ۱۰۹) از لحاظ معنی شناسی، آنچه در یک جمله بیش از سایر عناصر، نقش مشخصه رابطه‌ای ایفا می‌کند، فعل است (پالمر، ۱۳۸۱، ۱۸۲) درست است که بعضی از افعال رابط مسند و مسندالیه‌اند، ولی نباید آنها را در حد حروف ربط محسوب کرد. اگر هر فعلی را نوعی کنش به شمار آوریم یا بیانگر یک فرایند، رخداد، حالت و...، زنجیره‌ای به نام جمله در گرو هستی آن فعل است. «فعل به لحاظ شخص و شمار منطبق با مسندالیه است. بنابراین نقشی فراتر (به لحاظ معنایی و دستوری) از «حرف» دارد. فعل (و فعل اسنادی) علاوه بر آنکه ناظر بر فرایند، رخداد، حالت و... است مشارکین فرایند را نیز نگاهدارنده و دربرگیرنده است (مثلاً در جمله «من کتاب را به دوستم دادم» من، کتاب و دوست مشارک فرایندند). عناصر پیرامونی فرایند که زمان و مکان و شیوه عمل و اسباب و وسایل و شرایط فرایند را رقم می‌زنند (قیدها، صفات) نیز در گرو فعل‌اند. (بنگرید به: مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶، ۳۹ - ۴۱) دکتر خیامپور به جنبه منفی افعال نیز نظر داشته است (و دلالت کند بر وقوع یا لاوقوع...).



۸. تأکید بر امکان جمع بودن آنچه فعل بر آن دلالت کند (... یا کسانی یا چیزهایی...) و نیز ذکر «هر سه زمان» در تعریف شریعت قابل توجه است. احتمالاً منظور ایشان از «... یا هر سه زمان دلالت کند»، زمان حال گرامری است که در خود عناصری از گذشته و حال و آینده دارد: زمین به دور خورشید می‌گردد (شفاهی، ۱۳۶۳، ۷۶)

فرشید ورد با ذکر «به تنهایی یا به یاری وابسته‌هایی» در تعریف فعل خواسته است ساختمان فعل را در نظر بگیرد. وی بلافاصله بعد از تعریف متوجه می‌شود، که از نظر نقش کلمات، تعریف را کامل کند: «... و امری است که به امر دیگر اسناد داده می‌شود» (فرشیدورد، ۱۳۸۲، ۶۸) به نظر ما «امری است که...» - که در بعضی تعریف‌ها ملاحظه می‌شود - نشان از دشواری تعریف فعل دارد چون ظاهراً با هیچ کلمه‌ای نمی‌توان عوامل گرامری و معنایی را همزمان در نظر داشت و فعل را تعریف کرد.

۹. تعریف انوری قابل تامل تر است:

فعل در جمله جایگاه اسناد را اشغال می‌کند؛ یعنی، یا خود به نهاد اسناد داده می‌شود یا کلمه‌ای را به نهاد اسناد می‌دهد، و به تنهایی یا به کمک وابسته‌هایی در آن واحد اغلب به چهار مفهوم دلالت می‌کند:

۱. مفهوم شخص، ۲. مفهوم افراد یا جمع، ۳. مفهوم زمان، ۴. یکی از مفهوم‌های زیر به صورت مثبت یا منفی: الف) انجام دادن یا انجام گرفتن کاری، ب) واقع شدن کاری بر کسی یا چیزی، ج) پذیرفتن حالتی یا صفتی، د) اسناد، یعنی نسبت دادن صفتی یا حالتی بر کسی یا چیزی، ه) وجود داشتن، و) مالکیت و دارا بودن چیزی... وقتی فعلی به کار می‌رود هر چهار مفهوم را در آن واحد می‌رساند (انوری، ۱۳۷۹، ۱۸).

توضیح درباره تعریف دکتر انوری از فعل:

۹ - ۱. نخستین ویژگی تعریف فوق، این است که: «کلمه» را ذکر نکرده است.

۹ - ۲. از آغاز در می‌یابیم که انوری همچون خیامپور به نقش و جایگاه فعل در جمله بیشتر تأکید داشته است (فعل در جمله جایگاه اسناد...) این وظیفه بسیار مهم فعل (اسناد) ناگزیر عامل گرامری را بر عامل معنایی چیره کرده است. اما انوری - همچون خیامپور - به



خاطر توجه به نقش اسنادی فعل - افعال رابط بین مسند و مسندالیه را جزو حروف به حساب نیاورده است.

۹ - ۳. «به تنهایی یا به کمک وابسته هایی... به چهار مفهوم دلالت می کند» توجه را به وابسته های فعل جلب می کند. در این قسمت از تعریف اولاً زمینه را برای یاد گیری تمیز و مفعول و قید و متمم آماده می کند، ثانیاً این نکته را یاد می دهد که وابسته ها در مفهوم های شخص، افراد و جمع... دخالت دارند.

۹ - ۴. «در آن واحد اغلب به چهار مفهوم دلالت دارند» قابل تأمل است. انوری درباره فعل های غیر شخصی نوشته است: «فعل های شبه معین توانستن و بایستن و شایستن گاهی فعلی می سازند که بر شخص معینی دلالت نمی کنند، مانند نتوان رفت، نباید گفت.» (همان، ۷۰)

آیا «توان» در شعر زیر در آن واحد به چهار مفهوم شخص، افراد یا جمع، زمان، و انجام کار دلالت دارد؟

توان به حلق فرو بردن استخوان درشت ولی شکم بدزد چون بگیرد اندر ناف

۹ - ۵. اما دشواری ای در آغاز تعریف وجود دارد. ما هنوز نمی دانیم فعل چیست، بنابراین دریافت نقش آن قدری مشکل است. آیا بهتر نیست ابتدا با توجه به عامل معنایی و سپس عامل گرامری فعل را تعریف کرد؟ اول بگوییم فعل چیست سپس به مهم ترین نقش آن اشاره کنیم.

تعریف دقیق، علمی و جامع فعل بسیار مشکل است. تعریفی که با توجه به عوامل صوتی، گرامری و معنایی کامل و بی اشکال باشد تقریباً غیر ممکن است. دستورنویسان زبان فارسی آنچه را که نتوانسته اند در تعریف فعل بگنجانند، جداگانه توضیح داده اند. البته این امر شامل سایر مقولات دستوری نیز می شود و در مورد قید و صفت نیز صادق است. مثلاً خیامپور درباره «شبه فعل» نوشته است: «کلمه ای که دلالت می کند بر وقوع یا لاوقوع در زمانی نامعین، مانند مصدر، وجه وصفی و غیر آنها که مثل فعل عمل می کنند ولی بر زمان دلالت ندارند» (خیامپور، ۱۳۷۲، ۶۸).



وی احتمالاً خواسته است به این طریق نقص تعریف فعل را جبران کند. چون در تعریف فعل نوشته است: «... یا لاوقوع کاری در زمان معینی از سه زمان گذشته، و حال و آینده»، و چون این تعریف، مصدر و وجه وصفی را در برنمی‌گیرد، اصطلاحی جدید ساخته است به نام «شبه فعل».

در دستور زبان فارسی نگارش پنج استاد، بعد از تعریف فعل سخن از شخص و زمان به میان آمده است تا نقص تعریف بلافاصله جبران شود (پنج استاد، ۱۳۷۰، ۹۴) همچنین در دستور زبان شریعت، در ادامه تعریف فعل آمده است: «آنچه در تعریف فعل گفته شد باید از جنبه‌های مختلف بررسی شود: ۱. کار و حالت، ۲. شخص و عدد، ۳. زمان، ۴. وجوه افعال» (شریعت، ۱۳۶۷، ۱۳۰)

با توجه به اینکه خود دستورنویسان نخستین کسانی هستند که احیاناً نقص‌های تعاریف خود را در می‌یابند و بلافاصله در صدد بر می‌آیند با توضیح مقولاتی مستقل و ظاهراً با اهمیت، نقص‌ها را جبران کنند، می‌توان حکم کرد که غالباً مطالبی که بعد از تعریف مقوله‌های مهم - مثل فعل و اسم و... ذکر شده‌اند برای توضیح مفاهیم وابسته به مقوله اصلی بوده است.

آنچه در صفحات بعد درباره موانع دستورنویسان سنتی در رسیدن به تعریف جامع و درست فعل توضیح می‌دهیم، مطلب مورد ادعای فوق را نیز اثبات می‌کند.

موانع دستورنویسان سنتی در رسیدن به تعریف دقیق و جامع فعل:

۱. ریشه یابی افعال (پندار اصل بودن مصدر): «اصل فعل مصدر است و اقسام فعل از آن بیرون می‌آیند» (سمیعی، ۱۳۳۳، ۴۲) «مصدر کلمه‌ای است که اسم یا فعل از آن ساخته شود و آن را ریشه و منشأ اشتقاق نامند» (دانش افزا، ۱۳۴۱، ۳۶) «اصل فعل مصدر است و مصدر کلمه‌ای است که از کسی یا چیزی سرزده باشد»... (قریب، ۱۳۲۱، ۹۲).

آقای شریعت قبل از تعریف فعل نوشته‌است: «پیش از آنکه درباره فعل بحث کنیم باید مصدر را مورد مطالعه قرار دهیم. درباره مصدر دو عقیده مختلف وجود دارد: بعضی می‌گویند



مصدر اصل است و تمام مشتقات را از مصدر می‌گیرند. اینان تحت تأثیر زبان عربی هستند. دسته دیگر می‌گویند اصل مشتقات فعلی، یا بن ماضی (ریشه ماضی - مصدر مرخم - فعل ساده سوم شخص مفرد) یا بن مضارع (ریشه مضارع - ریشه فعل - فعل امر دوم شخص مفرد بدون حرف «ب») است. این عقیده اخیر صحیح تر به نظر می‌رسد، زیرا وقتی ما بخواهیم از مصدر کامل کلمه مشتقی بسازیم، باید یک حذف (حذف نمودن مصدری یا حذف علامت مصدر) اعمال کنیم. آنگاه با یک یا چند حرف اضافه (ایجاد کننده کلمه مشتق) مشتقی بسازیم، در صورتی که اگر اصل مشتقات را بن ماضی و بن مضارع بدانیم فقط باید چیزی ماقبل و مابعد آن بیفزاییم و این از هر نظر منطقی تر است» (شریعت، ۱۳۶۷، ۹۱)

باید پرسید که آیا سهولت انجام کار یا آسان کردن کار به منظور بهتر آموزش دادن آن، نشانه منطقی و علمی بودن آن است؟ درست است که اصل مذکور را دانش آموز بهتر می‌تواند دریابد، اما آیا ذهن یک فارسی زبان به طور ناخود آگاه و در اولین دریافت یک فعل، از ریشه ماضی یا مضارع آن فعل مشتق می‌سازد؟ آیا از دیدگاه زبانشناسی و با توجه به ذات زبان، این تعریف درست است؟

مرحوم خیامپور درباره اصل فعل نوشته است: «در زبان فارسی هر فعل با مشتقات خود دارای دو اصل است: اصل اول، و اصل دوم. اصل اول فعل امر است از دوم شخص مفرد، و اصل دوم فعل ماضی مطلق از سیم شخص مفرد، بدیهی است که این دو اصل نیز با یکدیگر قرابتی دارند (خیامپور، ۱۳۷۲، ۷۸)

مرحوم شعار درباره ریشه فعل قاعده‌ای بیان کرده‌اند که به تعبیر وی اهل فن آن را پذیرفته‌اند: افعال فارسی دو ریشه دارند: ریشه ماضی و امر، مانند نوشت، نویس... به جز فعل‌های قیاسی از قبیل جنگیدن و نالیدن و پیچیدن و آرامیدن و طلبیدن و فهمیدن و جز آن (شعار، ۱۳۵۰، ۲۲۵).

ما توضیح خواهیم داد که صیغه مصدری اصل نیست و نباید تصور کرد که افعال از مصدر ساخته شده‌اند، اما سخن گفتن از بن ماضی و مضارع، با وجود اینکه فرمول بسیار راه‌گشایی برای شناخت افعال است، از دیدگاه زبانشناسی پذیرفتنی نیست که بگوییم افعال یا از بن



مضارع ساخته می‌شوند یا بن ماضی، بلکه باید بگوییم «در ساخت افعال جزیی هست که مفهوم کار یا حالت یا وجود یا اسناد از آن معلوم می‌شود. این جزء را بن می‌گویند» (انوری، ۱۳۷۹، ۱۹ - ۲۰) لیکن نمی‌توانیم حکم کنیم که در ذهن انسان نیز قبل از سایر صیغه‌ها، بن مضارع (فعل امر دوم شخص مفرد...) و بن ماضی (فعل ساده سوم شخص مفرد) تداعی می‌شود.

برخی صاحب‌نظران گفته‌اند که صیغه سوم شخص ماضی یا وجه امر یا مضارع، در اولین بار بوجود می‌آید و مصدر آن را بعداً از روی قیاس و قواعد صرفی می‌توانیم بسازیم و استدلال کرده‌اند که اگر چنین نمی‌بود پایه و اساس و ماده اصلی صیغه‌ها غیر از اسم چیزی دیگری نمی‌توانست باشد (پسیکوف، ۱۳۵۰، ۱۱۰۷ - ۱۱۱۱)

فرشید ورد که سعی کرده است با تقسیم بندی‌های متعدد و از جنبه‌های مختلف، فعل را بشناساند، علاوه بر اینکه در بعضی دسته بندی‌ها، از ریشه و ماده فعل بحث کرده، قسمتی مجزا را نیز به این بحث اختصاص داده است و ریشه و ماده را یکی از نمودهای تفاوت فعل با اقسام دیگر کلمات دانسته است:

«ریشه عنصر اصلی و ناکاستنی لغوی و مشترک بین کلمات خویشاوند است که پس از برداشتن تمام عناصر الحاقی، بر جای می‌ماند. مانند «ساخ» و «بر»، «پرور» در «ساخت» و «برد» و «پرورد». ماده ترکیبی است از ریشه و پسوند ماده ساز، مانند «سوخت» و «خورد» که از ریشه‌های «سوخ» و «خور» و پسوندهای ماده ساز «ت» و «د» ساخته شده است.

در فارسی امروز ریشه و ماده مضارع بر هم منطبقند. یعنی هر دو یکسانند؛ مانند: «دان» و «توان» که هم ریشه‌اند و هم ماده. در حالیکه ریشه ماضی و ماده آن یکسان نیستند. مثلاً ریشه ماضی «ساخ» و «سوخ» است، در صورتی که ماده ماضی آن «ساخت» و «سوخت» می‌باشد (فرشیدورد، ۱۳۸۲، ۱۴۱)

باری «این تصور که افعال از مصدر ناشی هستند و مصدر مقدم بر سایر اشکال دیگر فعل است، نادرست است. استناد به مصدر در کتب درسی منحصرأً به منظور سهولت تعلیم



ساختمان و اشکال فعل است و هرگز نباید این استناد را دلیل سبقت (مقدم بودن) مصدر دانست» (شفاهی، ۱۳۶۳، ۷۲)

باید به این نکات توجه داشت که ۱. وقتی می‌گوییم فعل، منظور کلمه واحدی نیست که فوراً در صدد ریشه یابی براییم. مثلاً «داشته بوده غذا می‌خورده است» یک صیغه است، هر چند کم کاربرد. ۲. هر کلمه قاموسی، اعم از اسم، صفت، قید و ریشه‌های فعلی، می‌تواند ریشه فعل فارسی واقع شود. (حق شناس، ۱۳۸۲، ۳۰۱) هرچند پذیرفته نشود یا جعلی به حساب آید. ۳. پندار اصل بودن مصدر، فرهنگ نویسان را دچار سردرگمی کرده است. آنها در ضبط افعال مرکب، عبارات فعلی و افعال ناگذر (لازم) دچار اشکال شده‌اند. وقتی شماره افعالی در یک زبان ان قدر بالا باشد که انواع دیگر را تحت الشعاع خود قرار دهد، قرار دادن آنها در ذیل مدخل کلماتی که خود به انواع دیگر کلمه تعلق دارند، گویی نوع فعل را دست نشانده انواع واژگانی دیگر کرده باشند. (حق شناس، ۱۳۸۲، ۲۹۰)

۲. مسأله زمان، وجه و شخص (الگوهای تصریفی)

یکی از ویژگی‌های ساخت تصریفی فعل، وجود الگوهای تصریفی فراوان در آن است. در این ساخت، انواع الگوهای تصریفی زمان‌ها، جهت‌ها، وجه‌ها، جنبه‌ها، شخص‌ها و شمارها دست‌اندرکارند. برخی الگوهای تصریفی در هم ادغام می‌شوند یا نمود مشترک پیدا می‌کنند مثل الگوهای تصریفی شخص و شمار که با هم در می‌آمیزند.

الگوهای تصریفی عموماً همراه با هم و به طور همزمان در پردازش صیغه‌های فعل به کار می‌روند. بعضاً فاقد تظاهر صوری‌اند و هر یک از صیغگان‌هایی که به کمک الگوهای تصریفی ساخته می‌شوند، می‌توانند نقش‌های متفاوتی را در جمله بازی کنند. (مثلاً صیغگان گذشته استمراری می‌تواند هم مبین استمرار باشد هم تکرار هم شرط ناممکن). (همان، ۲۹۳ و ۲۹۴)

به طور کلی سیستم فعل دارای دو گروه کاملاً متمایز از یکدیگر است: در گروه اول که آنها را اشکال قابل تصریف می‌نامند، و غالباً افعال اصلی و خالص به آنها اطلاق می‌شود. خود



کلمه فعل دارای نمودارهای صرفی ویژه‌ای بوده و این نمودارها مشخص کنندهٔ زمان عمل، عامل و طرز و وجه عمل می‌باشند. این کلمات برای بیان اشخاص و ازمنهٔ مختلف و نیز برای بیان طرزهای مختلف اجراء، اشکال متفاوتی به خود می‌گیرند و به همین دلیل است که آنها را اشکال قابل تصریف می‌نامند.

در گروه دوم که آنها را اشکال غیر قابل تصریف فعل می‌نامند مصدرها، اسم مصدرها، اسم فعل‌ها و صفات فعلی (صفات فاعلی و صفات مفعولی) داخلند. این گروه شکل ثابتی دارند و نسبت به اشخاص و ازمنه مختلف تغییر نمی‌پذیرند (شفاهی، ۱۳۶۳، ۷۱)

۲-۱. زمان (صیغگان)

مرحوم خانلری دربارهٔ زمان فعل نوشته‌اند: معنی آن با زمان رابطه دارد. زمان دارای سه مرحله است: «گذشته، اکنون، آینده» (ناتل خانلری، ۱۳۶۹، ۱۸) ولی دکتر خیامپور فعل را به اعتبار جنبهٔ زمان «چهار گونه محسوب کرده است: «ماضی، مستقبل، مضارع، امر... امر را میان حال و آینده مشترک دانسته‌اند، با این فرق که مضارع حقیقتاً می‌تواند در زمان حال وقوع یابد ولی وقوع آن در زمان حاضر از روی حقیقت ممکن نیست و به هر حال در آینده واقع می‌شود، و لی چون این آینده ممکن است به زمان حاضر متصل باشد، فعل امر را میان حال و استقبال به حساب آورده‌اند» (خیامپور، ۱۳۷۲، ۷۹) بنابر نوشته دکتر شریعت «بعضی از افعال هستند که مربوط به هر سه زمانند، اما صورت ظاهر آنها زمان حال است: زمین به دور خورشید می‌گردد» (شریعت، ۱۳۶۷، ۱۳۰)

فرشید ورد - به اعتبار زمان - فعل‌ها را به پنج دسته تقسیم کرده است تا آغاز و دوام و پایان و کمال و نقص وقوع فعل را معلوم کند: «۱. مبهم، ۲. ناتمام یا استمراری، ۳. کامل، ۴. نیمه کامل، ۵. آغازی یا آغازین. مبهم یا مطلق آن است که درجهٔ نقص و کمال و آغاز و پایان آن فعل، درست معین نیست، مانند: رفت، می‌رود، خواهد رفت. استمراری یا ناتمام، فعلی است که در زمانی معین تمام نشده است، مثل: دیشب ساعت هشت غذا می‌خورد. کامل، عکس استمراری و ناتمام است؛ یعنی فعل در زمانی معین تمام شده است؛ مانند: وقتی



که تو آمدی، من رفته بودم. نیمه کامل در حد فاصل بین ناتمام و کامل قرار دارد: دیشب ساعت هشت می‌رفته است به خانه. آغازی: یعنی نمودی که بر شروع فعل دلالت می‌نماید؛ مانند: باران باریدن گرفت» (فرشید ورد، ۱۳۸۲، ۳۷۹)

یکی از ایرادهایی که زبان‌شناسان از دست‌نویسان سنتی گرفته‌اند، آمیختن زمان دستوری و زمان غیر دستوری است. به نظر زبان‌شناسان تعریف‌های نارسایی که دست‌نویسان سنتی بدست داده‌اند به زمان فعل (Tense) به عنوان یک تمایز دستوری و وقت وقوع فعل (Time) مربوط می‌شود. در واقع دست‌نویسان اولی را نیز به اعتبار دومی زمان خوانده‌اند (باطنی، ۱۳۷۰، ۳۷)

به نظر زبان‌شناسان صحیح نیست که مثلاً بگوییم صیغه ماضی منحصرأً به وقوع فعل در زمان گذشته دلالت می‌کند و چنین نیست که هر عمل گذشته‌ای منحصرأً با صیغه ماضی بیان می‌شود. صیغه ماضی برای اشاره به زمان‌هایی غیر از گذشته نیز بکار می‌رود. علاوه بر این صیغه‌های دیگر نیز می‌توانند به وقوع کاری در زمان گذشته دلالت کنند (باطنی، ۱۳۷۰، ۸۴)

زبان‌شناسان همچنین ایراد گرفته‌اند که از تعاریفی که دست‌نویسان برای مضارع بدست داده‌اند چنین استنباط می‌شود که آنها به احتمال اصطلاح «مضارع» را مربوط به خود زمان می‌دانند و تصور می‌کنند که مضارع گویا زمانی است مشترک میان حال و آینده. این استدلال نمی‌تواند صحیح باشد زیرا نمی‌توان دو زمان گرامری را در هم آمیخت، به هیچوجه معقول نیست اگر گفته شود که زمانی زیر عنوان «حال - آینده» وجود دارد (شفاهی، ۱۳۶۳، ۴۴)

انوری سعی کرده است مشکل عدم مطابقت زمان تقویمی و دستوری را حل کند و به ایراد زبان‌شناسان پاسخ بدهد: «زمان فعل از ساخت آن مفهوم می‌شود. زمان اصلی گذشته، حال و آینده است، اما علاوه بر آن هر فعلی در ضمن آنکه به یکی از سه زمان مزبور دلالت می‌کند، مورد استعمال خاصی از جهت زمانی دارد.» (انوری، ۱۳۷۹، ۲۰)



ایشان برای توضیح مسأله از «زمان تقویمی و زمان دستوری» سخن گفته‌اند: «زمان تقویمی همان زمان اصلی است. یعنی گذر آنات و لحظه‌ها که درک می‌کنیم و بطور کلی به گذشته، حال و آینده تقسیم می‌شود. اما مراد از زمان دستوری نامی است که فعل‌ها با آن نامیده شده‌اند. مثلاً «رفتیم» را ماضی مطلق می‌نامند. ماضی مطلق نام این فعل است، اما دلیل آن نیست که این فعل همیشه بر گذشته دلالت کند. این فعل گاهی بر حال و آینده دلالت می‌کند» (انوری، ۱۳۷۹، ۴۴)

مسئله فوق را شفاهی چنین توضیح داده‌اند: «فعل یعنی کلمه نمودار حال و حرکت و پروسه» فقط از راه زمره گرامری زمان با واقعیت مرتبط می‌گردد... زمان گرامری از لحاظ افاده مفهوم زمانی با زمان نجومی یک ارتباط عمومی و کلی دارد و حتی گاهی برای افاده مفهوم زمان گذشته و حال و آینده از اصطلاحات مربوط به زمان نجومی (دیروز، فردا) استفاده می‌کنند، لیکن زمان نجومی یک مفهوم مطلق و تغییر ناپذیر است... و باید دارای مبداء سنجشی نیز باشد که بتواند به خوبی قابل اندازه‌گیری گردد. اما زمان گرامری هرگز یک مفهوم مطلق نیست بلکه مفهومی نسبی است و نسبت به مبداء معینی بطور نسبی اندازه‌گیری می‌شود. آنچه در گذشته انجام شده بطور کلی گذشته نامیده می‌شود و دیگر ثانیه و دقیقه و روز... در آن تأثیر ندارد و به هر حال گذشته است و نامی جز این نمی‌تواند داشته باشد (شفاهی، ۱۳۶۳، ۷۵ - ۷۷)

شفاهی درباره افعالی که مربوط به هر سه زمانند و صورت ظاهر آنها حال است، نوشته است: «زمان حال گرامری، زمانی است که همیشه در ترکیب خود عناصری از گذشته و آینده دارد... مبداء زمان گرامری زمان حال است، یعنی زمانی است که نمودار حال و حرکت و پروسه‌ای دائمی و یا متناوب و یا نمودار خاصه‌های عمومی اشخاص و اشیاء است: بنی آدم اعضای یکدیگرند.» (شفاهی، ۱۳۶۳، ۷۶ - ۷۷)

یکی از مشخصات دستور زبان‌های فارسی این است که هیچ یک سیاهه جامعی از کل صیغگان (زمان)های فعل در فارسی بدست نمی‌دهند یا شیوه‌ای در اختیار نمی‌گذارند که فرد بتواند به کل صیغه‌های ممکن راه ببرد. این امر ناشی از مسأله ساز بودن ساخت تصریفی



فعل است. منظور از ساخت تصریفی، ان لایه از ترکیب درونی هر کلمه‌ای است که به ایجاد صورتی تازه از همان کلمه می‌انجامد (حق شناس، ۱۳۸۲، ۲۸۲) دستور نویسان بر سر شماره زمان‌های فعل اختلاف نظر دارند. خانلری، خیام پور و شفاهی به وجود ۹ صیغگان (زمان) برای فعل در فارسی قائلند، حال آنکه پنج استاد و مشکوة الدینی از ۱۱ صیغگان نام می‌برند و انوری و گیوی از ۱۵ صیغگان. واقعیت این است که اگر کلمه و امکانات موجود در ساخت تصریفی فعل در زبان فارسی را در نظر آوریم، تعداد صیغگان (زمان)های فعل در این زبان بسیار بیشتر از اینهاست (همان، ۲۹۶)

حق شناس بر این باور است که دستور نویسان به الگوهای تصریفی مختلف توجه نکرده‌اند. اکثراً متوجه زمان و وجه بوده و به «جنبه‌های فعل» (گونه، نمود) توجه نکرده‌اند، به همین دلیل همگی طبقه بندی صیغگان‌ها را تحت عنوان «زمان‌های فعل» به انجام می‌رسانند و از الگوهای تصریفی «جنبه» به عنوان زیر طبقه‌هایی از زمان‌های گذشته و حال فعل یاد می‌کنند و این به بروز ابهام و اشکال در توصیف ساخت تصریفی فعل می‌انجامد. خواننده چه بسا سر در نیابد که چرا تعداد زمان‌های فعل تا بدان حد بالاست یا اصولاً «زمان ناقص» یا «زمان ساده» یعنی چه! این در حالی است که اگر به الگوهای تصریفی مختلف توجه می‌شد به راحتی اشکار می‌گردید که مفاهیمی از نوع استمرار، ناقص، کامل و جزان، جز اوصاف زمان‌ها نیستند، بلکه خود در زمره امکانات موجود در الگوی تصریفی جنبه‌اند» (همان، ۲۹۶) همین امر باعث شده که صیغه‌هایی در زبان فارسی به گوش می‌خورد که در دستورها به آنها اشاره نشده است: مثلاً «از کجا معلوم که این کتاب‌ها را می‌خوانده بوده باشد» «او داشته بوده غذا می‌خورده است» (همان، ۲۹۵)

۲-۲. وجه فعل

در دستورهای سنتی «وجه» اینگونه تعریف شده است: «وجه فعل عبارت است از دلالت فعل بر وقوع یا عدم وقوع عمل به شکل اخبار یا احتمال یا امر.» (شریعت، ۱۳۶۷، ۱۳۰) «وجه افعال در دستور زبان با جهت قضایا که در منطق مورد بحث است نباید بی‌ارتباط باشد... جنبه



یا وجه فعل عبارت است از دلالت او بر وقوع یا لاوقوع عمل به شکل اخبار یا احتمال یا امر» (خیامپور، ۱۳۷۲، ۸۴ - ۸۵)

«وجه فعل صورت یا جنبه‌ای از آن است که بر اخبار و امر و احتمال دلالت می‌کند و در فارسی امروز بر سه قسم است: ۱. اخباری، ۲. التزامی، ۳. امری» (فرشید ورد، سال ۱۸: ۲۹)

انوری بر خلاف اغلب دستورنویسان که بعد از تعریف فعل، از وجه فعل سخن گفته‌اند، در پایان بخش فعل درباره‌ی وجه نوشته است: «فعل را به اعتبار کیفیت بیان مفهوم آن که خبری را برساند، یا وقوع حالت آن را با احتمال یا شرط یا جز آن همراه کند یا فرمانی را برساند» از یکی از سه وجه اخباری، یا التزامی یا امری بشمار می‌آورند (انوری، ۱۳۷۹، ۴۹) در برخی از دستورها برای فعل شش وجه قائل شده‌اند: اخباری، التزامی، شرطی، مصدری، امری و وصفی...» (فرشید ورد، سال ۱۸: ۷۱ - ۷۲)

فرشیدور با ذکر دلائلی، وجوه مصدری و شرطی و وصفی را زائد به حساب آورده و این تقسیم بندی را نپذیرفته است.» (فرشید ورد، سال ۱۸: ۷۲)

وی به یک اعتبار پنج - شش وجه فعل را به دو گونه‌ی متصرف و غیر متصرف تقسیم کرده است. «سه یا چهار وجه متصرف و اصلی، و دو وجه غیر متصرف. وجوه متصرف عبارتند از: ۱. وجه اخباری، ۲. وجه التزامی، ۳. وجه امری، ۴. وجه تأکیدی. دو وجه غیر متصرف عبارتند از: وجه مصدری و وجه وصفی... وجه وصفی یا فعل وصفی یا فعل جانشین، صفت مفعولی‌ای است که نقش فعل را بازی می‌کند و با فعلی دیگر که غالباً بعد از آن می‌آید و با آن معمولاً دارای مسند الیه واحدی است همنشین می‌گردد. مثال: او به خانه رفته، غذا خورد. وجه مصدری فعلی است که به صورت مصدر در آمده باشد، مانند: «رفت» در «باید رفت»... وجه تأکیدی بر تأکید و خواست و فرمان دلالت می‌کند و امروز با «باید» و «لازم است» و مترادف‌های آنها می‌آید. مانند «باید بیاید»» (فرشید ورد، ۱۳۸۲، ۳۸۱ - ۳۸۲)

در مورد فعل وصفی بیشتر از وجوه دیگر بحث شده است «چون فعل وصفی با بسیاری دیگر از افعال و قیود شبیه است تمیز آن از اینگونه کلمات دشوار است و همچنین تغییر وضع دستوری فعل وصفی که در گذشته جنبه قیدی هم داشته است و تبدیل آن به فعل جانشین



که بدون داشتن جنبه قیدی است بر این دشواری افزوده است. از این رو بیشتر دستور نویسان نتوانسته‌اند نظریات دقیقی در این زمینه اظهار کنند» (همان، ۳۹۱)

فرشید ورد تقسیم فعل‌ها را به شش وجه مصدری، وصفی، شرطی و التزامی و امری و اخباری، از موارد ناپسند تقلید از دستورهای بیگانه دانسته است... زیرا وجه شرطی نوعی وجه التزامی است. آنچه نیز به وجه وصفی معروف است، گاهی فعل نیست، زیرا یا صفت است، مانند: دیده، کشته... یا قید است مانند «او دست به کمر زده وارد شد» و یا ماضی‌های نقلی یا بعیدی است که جزء فعلی آنها به قرینه حذف شده است، مانند: من لباسم را پوشیده و بیرون رفته بودم» یعنی «پوشیده بودم» (فرشید ورد، ۱۳۸۲، ۳۹۶) به طور خلاصه بر اساس نظر دستورنویسان، عنصر وجه به قطعی بودن، غیر قطعی بودن و یا امری بودن مفهوم جمله از نظر گوینده اشاره می‌کند. (مشکوه الدینی، ۱۳۶۶، ۶۱)

با این حال هنوز نمی‌دانیم وجه چیست. وجه به عنوان یک اصطلاح گرامری باید دارای مضمونی کاملاً مشخص باشد تا بتواند اصطلاح نامیده شود... علاوه بر این در بعضی تعاریف، دو زمره گرامری «وجه» و «زمان» با هم مخلوط و مشتبه شده‌اند (به استثنای تعریف دکتر انوری که گفته‌اند فعل «به اعتبار کیفیت بیان مفهوم خبر» جزء یکی از سه وجه به شمار می‌رود).

در زبانشناسی معاصر زمره گرامری «وجه» را زمره‌ای می‌دانند که برای بیان مناسبات گوینده یا نویسنده با طرز اجرای عملی که توسط فعل افاده می‌شود بکار می‌رود و بدیهی است که این زمره نیز باید مانند هر زمره گرامری دیگر منحصراً با وسایل گرامری افاده شود [نه با وسایل لفظی]. باری وجه عبارت از مناسبات گوینده یا نویسنده نسبت به طرز اجرای عملی است که توسط فعل بیان می‌شود. هرگاه این مناسبات با وسایل گرامری (مرفم‌های شکل ساز) بیان می‌شود زمره گرامری وجه بوجود می‌آید. به این ترتیب دیده می‌شود که در زبان فارسی کنونی، بیش از سه زمره گرامری وجه در افعال موجود نیست: وجه اخباری، وجه التزامی و وجه امری. (شفاهی، ۱۳۶۳، ۸۸ - ۸۹)



۳-۲. شخص

شخص در نظر دستورنویسان یکی از جنبه‌های فعل یا یکی از مفاهیم فعل را می‌رساند: «هر فعلی فقط یک ماده دارد... ولی دارای صیغه‌های مختلف است و چون خصوصیت‌هایی که فعل از عمل و عامل نشان می‌دهد بر سه نوع است از این رو فعل سه جنبه پیدا می‌کند: شخص، زمان و وجه» (خیامپور، ۱۳۷۲، ۷۹) به عبارت دیگر فعل علاوه بر زمان، همیشه بر یکی از سه شخص «گویند» و «شنونده» و «دیگرکس» نیز دلالت دارد... هر فعل سه مفهوم کار یا حالت و زمان و شخص را در بر دارد (ناتل خانلری، ۱۳۶۹، ۱۸ - ۱۹) «فعلی که به یک تن نسبت داده می‌شود مفرد خوانده می‌شود. فعلی را که به بیش از یک تن نسبت بدهیم جمع می‌خوانیم.» (ناتل خانلری، ۱۳۶۹، ۲۱)

انوری بلافاصله بعد از تعریف فعل، «شخص» را توضیح داده است: «فعل را گوینده یا به خود نسبت می‌دهد... یا به مخاطب... یا به کسی یا چیز دیگر... در حالت اول فعل را اول شخص یا گوینده یا متکلم، در حالت دوم، دوم شخص یا شنونده یا مخاطب، و در حالت سوم، سوم شخص یا دیگر کس یا غایب گویند» (انوری، ۱۳۷۹، ۱۸ و ۱۹) ایشان جمع و مفرد را جداگانه پس از شخص توضیح داده‌اند: «فعل یا جمع است یا مفرد، یعنی یا به چند کس یا چند چیز نسبت داده می‌شود یا به یک تن یا یک چیز. در صورت اول، فعل را جمع، و در صورت دوم فعل را مفرد گویند» (انوری، ۱۳۷۹، ۱۹) اما مشخص است که «افراد و جمع» جدا از «شخص» نیست و در هر حال بدان وابسته است.

یکی از ایرادهایی که زبان‌شناسان به دستورهای سنتی گرفته‌اند مربوط به تلقی دستورنویسان از «مفرد و جمع» است. «زبان فارسی مانند بیشتر زبان‌ها بین مفرد و جمع تمایز می‌گذارد. دستورنویسان سنتی معنی این تمایز دستوری را چنین تعریف کرده‌اند: «مفرد به یک فرد و جمع به بیش از یک فرد دلالت می‌کند». یقیناً این تعریف مصداق‌هایی دارد که دقیقاً با آن تطبیق می‌کنند. ولی موضوع به این سادگی نیست. وقتی می‌گوییم «بچه عاشق شیرینی است» با وجودی که کلمه بچه از نظر صورت مفرد است به یک فرد دلالت نمی‌کند، بلکه به طبقه‌ای که تمام بچه‌ها را در بر می‌گیرد اشاره می‌کند... یقیناً دستورنویسان خواهند



گفت که «بچه» در اینجا به صورت «اسم جنس» بکار رفته است ولی پذیرفتن این برچسب تناقض مورد با تعریف را برطرف نخواهد کرد. آنچه تحت عنوان «اسم جمع» در دستورها ذکر می‌شود مورد دیگری است که تعریف بالا را نقض می‌کند... در واقع «اسم جمع» برای وصله کردن تعریف بالا و پوشاندن بعضی از تناقضات آن درست شده است...» (باطنی، ۱۳۷۰، ۳۰ و ۳۱)

شفاهی سعی کرده است زمره گرامری شخص را به صورتی علمی شرح کند: «این زمره گرامری نیز مانند هر زمره گرامری دیگر با وسایل گرامری (که معمولاً بصورت پی افزوده‌های شخصی نمایان می‌شوند) افاده می‌گردد... می‌روم، می‌روی، می‌رود، می‌رویم... در اینجا عناصری که در انتساب عمل به اشخاص بکار رفته‌اند و به اصطلاح زمره گرامری شخص را بوجود آورده‌اند همانا: «م، ی، د، یم، ید، ند» هستند که پی افزوده‌های شخصی نامیده می‌شوند. این پی افزوده‌ها در عین حال نمودار جانشین‌های شخصی «من» و «تو» و «او» و «ما» و «شما» و «آنها» نیز بوده و گاهی هم ما را از ذکر این جانشین‌ها معاف می‌دارند. می‌دانیم که در فارسی پی افزوده‌های شخصی تنها در سوم شخص مفرد زمان‌های گذشته و حال باهم فرق دارند و در سایر موارد یکی هستند. در سوم شخص مفرد زمان حال پی افزوده شخصی به صورت «د» دیده می‌شود و حال آنکه این پی افزوده در سوم شخص مفرد گذشته وجود ندارد... ضمناً بیشتر زمره‌های گرامری اختصاصی افعال در زبان‌های امروزی به نحوی از انحاء با زمره‌های گرامری اصلی و عمومی مرتبط هستند» (شفاهی، ۱۳۶۳، ۲۴)

درباره این که نشانه‌های تعیین کننده «شخص» در فعل وجود دارند. یعنی شکل فعل نشان می‌دهد که چندم شخص است - که بیشتر دستور نویسان بر آن تاکید کرده‌اند. باید گفت همیشه این طور نیست که این نشانه در خود فعل یا جزء اصلی آن باشد. مثلاً در زبان محاوره چند فعل وجود دارد که به جای ضمیر فاعلی، ضمیر متصل به جزء غیر فعلی آن می‌چسبد. «بد آمدن» «خوش آمدن» «لج گرفتن» و... از اینگونه‌اند «سردش شد»، «دیرم



شد»، «باورم نمی‌شود»... بعضی از افعال ضمیر فاعلی ندارند و ضمیری در آنها مستتر است، «می‌توان»، «توان»، «بتوان» «تتوان» و...

یک نکته که پیشتر اشاره کردیم - این است برخی الگوهای تصریفی نمود مشترک پیدا می‌کنند، مثل الگوهای تصریفی شخص و الگوهای تصریفی شمار که با هم در می‌آمیزند و در نمودهای مشترکی با شش امکان - یعنی شش ضرب در دو شمار - تظاهر پیدا می‌کنند. پی بردن به این ویژگی و تفکیک الگوهای در هم امیخته نیز ممکن است دشوار باشد (حق شناس، ۱۳۸۲، ۲۹۴)

ناهماهنگی در تعریف چند اصطلاح فعلی

نقص تعریف فعل، دست‌نویسان را وادار کرده است برای افعالی که در تعریف گنجانیده نشده‌اند یا تعریف فعل شامل آنها نشده است، تعریف‌های متفاوتی ارائه دهند. افعال ناقص، مرکب و ربطی که آفریده دست‌نویسان هستند به گونه‌ای تعریف شده‌اند که نه نقص تعریف فعل را جبران می‌کنند و نه برسر خود آنها اتحاد نظری وجود دارد.

برای اینکه معلوم کنیم اصولاً تقسیم‌بندی انواع فعل، به چه اعتباری بوده و یا اشکالی در آن هست یا نه، باید اولاً «فعل واژگانی» را تعریف کنیم و دو ساخت اشتقاقی و تصریفی را توضیح دهیم.

فعل واژگانی «پدیده‌ای است که از یک طرف همچون اسم و صفت و جز آن، نوعی از انواع کلمه را در زبان فارسی تشکیل می‌دهد و خود به صورت مصدر در فرهنگ‌های فارسی مدخل واقع می‌شود، و از طرف دیگر، پس از تعریف، جایگاه هسته را در گروه فعلی احراز می‌کند و در آن جایگاه به ایفای نقش در جمله می‌پردازد (همان ؛ ۲۸۱)

فعل واژگانی به صرف آن که در ردیف انواع کلمه قرار می‌گیرد، پدیده‌ای صرفی و از ساخت درونی برخوردار است. ساخت درونی پدیده‌های صرفی یا ساخت اشتقاقی است و یا تصریفی.



مراد از ساخت اشتقاقی، به طور کلی و در سخن از هر نوع کلمه ای، ان لایه از ترکیب درونی کلمه است که به ایجاد خود ان کلمه می انجامد. «رسیدن» صورت ترکیبی رس + ید + ن است که خود به ایجاد فعل مزبور انجامیده است. کار ساخت اشتقاقی کلمه سازی است. مراد از ساخت تصریفی نیز ان لایه دیگر از ترکیب درونی هر کلمه است که به ایجاد صورتی تازه از همان کلمه می انجامد. به عنوان مثال، یک ساخت تصریفی از فعل «رسیدن» صورت ترکیبی تازه ای از همان فعل است که با حذف عنصر مصدری از فعل مزبور و افزودن عنصر «ند» به جای ان به شکل «رسیدند» به دست آمده است. کار ساخت تصریفی پردازش صورت کلمه به مقتضای نقشی است که ان کلمه در جمله ایفا می کند، خواه کلمه مزبور صفت باشد، خواه فعل یا جز ان. (همان، ۲۸۲ - ۲۸۳)

ما ابتدا به چند الگوی ساخت اشتقاقی اشاره می کنیم، سپس به دلایل اندک شماری الگوها و اختلاف نظر دستور نویسان درباره انها اشاره می کنیم.

گفتیم که مرحوم خیامپور افعالی را که واسطه بین مسند و مسندالیه اند، حروف اسناد یا رابطه خوانده است (خیامپور، ۱۳۷۲، ۲۴) از نظر دکتر شریعت افعال ربطی معنی مجردی ندارند و فقط ارتباط مابین ارکان اصلی جمله و مسند و مسندالیه را حفظ می کنند (شریعت، ۱۳۶۷، ۱۱۵) تکیه بر عامل معنایی درباره افعال باعث شده نام این افعال را حروف اسناد بگذارند. اکنون به دو تعریف فعل ناقص و ربطی... نظر می اندازیم:

«فعل ناقص فعلی است که با داشتن مفهومی به استقلال، برخلاف دیگر افعال (افعال تام) تنها با فاعل و مفعول صریح یا غیر صریح نمی تواند جمله ای تشکیل بدهد، بلکه کلمه دیگری نیز باید آورد تا آن را تمام کند و جمله دارای معنی تامی باشد... این افعال از حیث معنی نقصی دارند که جز با آوردن «متمم» نتوان آن را مرتفع ساخت» (خیامپور، ۱۳۷۲، ۷۰ و شریعت، ۱۳۶۷، ۱۲۰)

«شبه فعل نیز مانند فعل می تواند ناقص باشد و برای خود متممی بخواهد، چنانکه در این

بیت: ناصر خسرو:



ای ذات تو ناشده مصور اثبات تو عقل کرده باور
 که «ناشده» و «کرده» هر دو شبه فعل ناقصند، ولی اولی قید و دومی منادا ست.»
 (خیامپور، ۱۳۷۲، ۷۵)

فرشید ورد فعل ناقص را فعل ربطی یا فعل اسنادی نامیده که معنی اش بوسیله صفت اسنادی یا کلمه‌ای که جانشین آن است تمام می‌شود؛ مانند: «ابن سینا دانشمند بود.»
 «فریدون را خردمند می‌پنداشتم». فعل ناقص به دو قسمت لازم و متعدی است. فعل ناقص لازم ممکن است با مکمل خود مجموعاً یک فعل متعدی تشکیل دهد. مانند: من همان نتیجه را خواهانم... که «خواهانم» از یک مکمل و یک فعل بوجود آمده که دارای مفعول رائی است (فرشید ورد، ۱۳۸۲، ۴۴۴)

«فعال معین: افعال فرعی یا معین‌انتهایی هستند که هرچند آنها نیز به تنهایی معنای مخصوص دارند و استعمال می‌شوند، ولی گاهی واحیاناً بیشتر برای صرف کردن و کمک در صرف کردن سایر افعال بکار می‌روند و هر جا که فعل معین باشند معنی اصلی خود را از دست می‌دهند و دیگر معنی اصلی آنها قصد نیست» (فرشید ورد، ۱۳۸۲، ۴۱۳ و فرشید ورد، ۱۳۵۱، ۱۶۹)

فرشید ورد اضافه کرده است که فعل معین برای ساختن زمان مرکب و صرف کردن فعل دیگر و نشان دادن زمان، نمود، وجه و جهت آن بکار می‌رود. مانند: خواهم رفت (زمان)، رفته بودم و رفته ام (نمود)، رفته باشم (وجه و نمود) و دیده شد (جهت) (فرشید ورد، ۱۳۸۲، ۴۱۶)
 «افعال معین اصلی: انتهایی هستند که هیچ فعل دیگری را نمی‌توان در زمان‌ها و صیغه‌ها ی مختلف بدون کمک آنها صرف و استعمال کرد. افعال خواستن، بودن، هستن... از آن جمله‌اند» (فرشید ورد، ۱۳۸۲، ۴۱۶)
 «هیچ یک از افعال فارسی را نمی‌توان در تمام زمان‌ها و وجوه آنها بدون کمک افعال معین صرف کرد» (فرشید ورد، ۱۳۸۲، ۳۹۴)

نارسایی در تعریف فوق در عمومیت دادن آنهاست، زیرا بطور قطع نمی‌توان گفت که در زبان فارسی فعلی یافت نمی‌شود که در تمام زمان‌ها و صیغه‌های مختلف با افعال معین



صرف نشده باشد (سرهنگیان، ۱۳۵۲، ۵۴ - ۵۵) درباره تعداد افعال معین فارسی نیز اتحاد نظر وجود ندارد. این عدد از ۴ تا ۶۰ بلکه بیشتر را شامل می‌شود (سرهنگیان، ۱۳۵۲، ۵۴) شفائی افعال معین را افعالی دانسته که به کمک آنها افعال مرکب بوجود می‌آیند. معانی لغوی خویش را کمابیش از دست داده و صرفاً برای حمل بار گرامری فعل (شخص، زمان، وجه) استعمال می‌شوند. (شفائی، ۱۳۶۳، ۹۳)

یکی از محققان توصیه کرده است «برای شناختن افعال معین، به جای کاربرد دو معیار متغیر، معیار نقشی (کمک در صرف افعال دیگر) و معیار معنایی (از دست دادن معنای خود)، بهتر است فقط معیار ساختمانی یا نقشی این فعل را بررسی کنیم تا تعریفی جامع و شاخصی روشن در دست داشته باشیم. مطابق این بررسی، فعل معین به گونه‌ای از فعل اطلاق می‌شود که جایگاه یکی از عنصرهای فعلی را با حضور فعل واژگانی اشغال کرده باشد. مطابق چنین تعریفی، فعل معین امکان دارد از یک تا سه جایگاه مختلف را در گروه فعلی فارسی اشغال کند.» (سرهنگیان، ۱۳۵۲، ۵۶)

لازم و متعدی: به لحاظ زبان شناسی، حالت سببی به حالت متعدی بسیار نزدیک است. برخی از زبان شناسان، افعال متعدی را در اصل سببی پنداشته‌اند. (پالمر، ۱۳۸۱، ۲۲۴) غالب دستور زبان‌ها هم مقوله معنایی و واژگانی لزوم و تعدی را همراه با مقوله اشتقاقی سببیت در کنار الگوهای تصریفی برای فعل مطرح ساخته‌اند. خانلری توصیف مجملی از آن به دست می‌دهد بی‌آنکه به اشتقاقی بودن یا تصریفی بودن آن اشاره کند. (ناتل خانلری، ۱۳۷۴، ۲۱۱)

از قراین چنین بر می‌آید که مقوله لزوم و تعدی به ساخت اشتقاقی فعل تعلق دارد و نه ساخت تصریفی، چرا که برخلاف الگوهای تصریفی، اساساً فاقد شمول عام است؛ در نتیجه نمی‌توان آن را بر حسب نیاز، ازادانه به کار برد. افعال فارسی یا ذاتا لازم‌اند (مثل رفتن) یا ذاتا متعدی‌اند (مثل کشتن) و یا ذاتا هم لازم و هم متعدی‌اند (مثل شکستن). پسوند سببی آن - برای اشتقاق فعل متعدی از لازم - مورد بهره قرار می‌گیرد ولی در مورد همه افعال کاربرد



ندارد (مثلاً نمی‌توان به کمک آن از فعل «ریختن» فعلی متعدی در مایه «ریزاندن» به دست آورد - بر خلاف می‌بود، در آن صورت باید می‌توانستیم به کمک آن از افعال متعدی (مثل کشتن) فعل لازم بدست آوریم؛ درحالی‌که چنین نیست. به جای آن ناگزیریم از امکانات واژگانی زبان فارسی بهره جوییم (مثلاً به جای «کشتن» که فعل متعدی است از فعل لازم «مردن» استفاده کنیم. باری مقوله لزوم و تعدی اشتقاقی است (حق‌شناس، ۱۳۸۲، ۲۹۷ - ۲۹۹)

درباره افعال مرکب نظری واحد و یکنواخت در دست نیست. افعال معین دوگانه (مثل بایستن، توانستن، خواستن) در نظر دکترخانلری هم‌کرد خوانده می‌شوند، زیرا افعال معین برای مورد دیگری نیز به کار می‌روند و آن صیغه‌هایی از فعل بودن است که در صرف همه افعال (چه ساده چه مرکب) برای زمان ماضی نقلی و ماضی دور متضمن آن جزء صرفی که «فعل معین» خوانده می‌شود نیز هستند. یعنی فعل مرکب «اجراکردن» در زمان‌های مزبور، شامل سه جزو می‌شود که یکی از آنها اسم (اجرا) و دومی جزء فعلی (کرد) و سومی «فعل معین» است. بنابراین به دو جزء متفاوت نام و عنوان واحد نمی‌توان داد، به این سبب کلمه هم‌کرد را برای جزء فعلی در افعال مرکب بکاربرده ایم (سرهنگیان، ۱۳۵۲، ۵۶ - ۵۵)

فعل مرکب (کنش آمیخته) باتوجه به ساختار ظاهری اش اینگونه تعریف شده است: «آن است که مرکب از چند واژه یا مرکب از واژه و واژه پاره باشد، مانند دوست داشتن، سخن گفتن، اثرکردن، درخواست، برآوردن...» (سرهنگیان، ۱۳۵۲، ۵۶)

ساختمان فعل مرکب با کلمات مرکب دیگر تفاوت دارد. به این معنی که فعل مرکب و گروه فعلی، معمولاً از دو قسمت کاملاً متفاوت تشکیل می‌شود: یکی جزو فعلی که هسته مرکب یا گروه فعلی است و آنرا «فعل کمکی» یا «فعل یاور» می‌نامیم، مانند «کردن» در «کار کردن»...، دیگر جزء غیر فعلی که از کلمه یا نیمه کلمه یا گروه تشکیل می‌شود و ما آن را «فعلیاری» می‌گوییم، مانند «کار» در مثال فوق.



عناصری که فعل یار می‌شوند، ممکن است اسم یا قید یا صفت اسنادی (مسند، مکمل) یا متمم کلمات و گروه‌های دیگر باشند... گروه‌هایی که نقش فعلی‌ار را بازی می‌کنند ممکن است گروه اسمی یا قیدی یا مسندی باشند: کار زیاد کردن (گروه اسمی)، از دست دادن (گروه متممی) البته فعل مرکب ممکن است اجزاء دیگری هم داشته باشد، مثل «به کوه» در «سر به کوه نهادن» (فرشید ورد، ۱۳۸۲، ۴۱۳)

فرشید ورد توضیحات مفصلی داده است تا انواع گروه‌های فعلی را مشخص کند و تفاوت آنها را با فعل‌های مرکب نشان دهد. این امر از دشوارترین مباحث است. در بسیاری از مثال‌ها نمی‌توان مرزی مشخص کرد تا فعل مرکب را از گروه‌های فعلی متممیز کرد (فرشید ورد، ۱۳۵۱، ۱۶۹ - ۳۱۷)

دسته بندی‌هایی مثل «گروه‌های فعلی شبه معینی» «گروه‌های فعلی شبه مرکب» «گروه‌های فعلی همسانی یا چند هسته ای» و... نشان می‌دهند که در قسم بندی‌ها، انواع متفاوتی کار را دشوار می‌کند (فرشید ورد، ۱۳۸۲، ۴۱۵ به بعد)

ملاحظه کردیم که الگوهای فوق (الگوهای ساخت اشتقاقی فعل) اندک شمارند و در بالاترین شمارش از شش بر نمی‌گذرند (بنگرید به: انوری، گیوی، ۱۳۷۹، ۲۱ - ۲۷) درحالی‌که مثلاً در ساخت اشتقاقی صفت در فارسی ده‌ها الگو داریم و هر کدام ده‌ها الگوی مختلف برای ساختن صفات تازه در اختیارمان می‌گذارند (پیشوندی، پسوندی، ترکیبی و...) (حق شناس، ۱۳۸۲، ۲۸۴)

به نظر حق شناس، دستور نویسان بر سر همین الگوهای اندک شمار اشتقاقی فعل اتفاق نظر هم ندارند. خانلری پنج الگوی اشتقاقی (ساختمان فعل به گفته خودش) نام برده است: فعل ساده، فعل پیشوندی، فعل مرکب، عبارت فعلی و فعل ناگذر (ناطل خانلری، ۱۳۷۴، ۲۵۵ - ۳۲۷) صادقی جدا از فعل ساده، تنها از فعل مرکب یاد می‌کند و حتی متذکر فعل پیشوندی یا عبارت فعلی هم نمی‌شود (صادقی، ۱۳۶۳، ۸۰) به نظر می‌رسد انوری و گیوی، الگوی «فعل‌های پیشوندی مرکب» را از تلفیق دو الگوی فعل پیشوندی و فعل مرکب بدست آورده‌اند و عبارت «فعل‌های لازم یک شخصه» در توصیف آنان نیز نام تازه‌ای است برای



همان «فعل ناگذر» در اصطلاح خانلری (انوری و گیوی، ۱۳۷۹، ۷۱ - ۷۲) مشکوه‌الدینی برای فعل اصلی (واژگانی) از لحاظ عناصر سازنده به سه دسته فعل ساده، پیشوند دار و فعل مرکب قائل می‌شود و فعل مرکب را متشکل از «دو سازه نحوی.. پایه و عنصری فعلی» می‌داند که از لحاظ رو ساختی پایه به صورت گروه اسمی، گروه صفتی یا گروه حرف اضافه‌ای ظاهر می‌گردد (مشکوه‌الدینی، ۱۳۶۶، ۱۵۸) و باطنی برای آنچه خود فعل واژگانی می‌نامد به هیچ ساخت اشتقاقی‌ای سوای همان فعل ساده قائل نمی‌شود. (باطنی، ۱۳۷۲، ۱۱۳) به تعبیری باطنی معتقد است که تمامی اجزایی که با فعل ساده واژگانی نمی‌آیند حکم عناصر سازنده گروه فعلی را پیدا می‌کنند. صرف نظر از اینکه ان اجزا پیشوندهای فعلی باشند یا عناصر فعلی افعال مرکب یا عبارات فعلی (بنگرید به: حق‌شناس، ۱۳۸۲، ۲۹۱). حق‌شناس ساخت اشتقاقی فعل را در درس ساز دانسته و به اشکالات ان اشاره کرده است: بیش تر الگوهای اشتقاقی فعل در فارسی دارای سرشت نحوی‌اند و تنها دو الگو سرشت صرفی دارند: فعل ساده و فعل پیشوندی. الگوهای فعل گروه واژی، و فعل ناگذر نحوی‌اند یا از این نظر مورد نزاع‌اند: الگوی فعل مرکب و فعل پیشوندی مرکب.

یک ویژگی مسأله ساز دیگر تحمیل نوعی نازایی «جعلی» بر ان دسته از الگوهای اشتقاقی فعل در فارسی این است که از سرشت صرفی برخوردارند (مثلاً پاکیدن جعلی انگاشته می‌شود). مشکل دیگر، ساختن مشتقات فعلی از افعال مرکب یا از عبارات فعلی یا از افعال ناگذر است. مثلاً زمین خورش، کش رفتار مصطلح نیست. مشکل دیگر، مشکل ضبط افعال مرکب است عبارت فعلی و افعال ناگذر است. علاوه بر این اشکالات احتمال ان نیز هست که همین ویژگی‌ها موجبات ناشناخته ماندن ساخت اشتقاقی فعل در فارسی را فراهم آورند (حق‌شناس، ۱۳۸۲، ۲۸۷ - ۲۹۰).

از مجموع آنچه گفتیم، فعل را اینگونه می‌توان تعریف کرد: فعل، نوعی از انواع کلمه را در زبان فارسی تشکیل می‌دهد. نشانگر فرآیند، حرکت، پروسه، حالت، کار، صفت یا نسبتی (یا عدم وجود آنها) است. دارای الگوهای تصریفی زمان، جهت، وجه، جنبه، شخص و شمار است.



و پس از تصریف در جمله ایفای نقش می‌کند و جمله در گرو هستی آن است (مهم‌ترین و موثرترین عنصر شکل ده کلام است و پیام آویزه آن است).

نتیجه می‌گیریم: که دستور نویسان با خلق انواع فعل در صدد بر آمده‌اند نقص تعریف فعل را جبران کنند. به عبارت دیگر چون تعریف آنها جامع نبوده است سعی کرده‌اند مقوله‌هایی را که تعریف آنها گنجانیده نمی‌شده - همچون استثناهایی در زبان - جداگانه توضیح دهند، اما به خاطر اینکه غالباً به عامل معنایی فعل توجه کرده‌اند و یا همزمان سه عامل صوتی، گرامری و معنایی را مد نظر نداشته‌اند، در نامگذاری و تعریف افعال کمکی و ناقص و مرکب و... وحدت نظر حاصل نکرده‌اند و در واقع نه تنها کمکی به فهم مقوله «فعل» نکرده‌اند بلکه با اختلاف نظرهای خود «فعل» را در غبار ابهام فرو برده‌اند. ساخت درونی فعل در فارسی، سرشتی پایگانی (سلسله مراتبی) دارد. در این ساخت - مثل همه ساخت‌های صرفی در همه زبان‌ها - ساخت اشتقاقی مقدم بر ساخت تصریفی است. امکان آن نیست که همه الگوهای اشتقاقی و تصریفی را در یک پایه (مرتب) فرض نمود و همه آنها را در یک جا بکار بست و با هم ترکیب کرد.

منابع

۱. ارژنگ، غلامرضا، «صفت و نقش دستوری آن در زبان فارسی معاصر»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (۱۸) ش ۳، ۱۳۵۰.
۲. _____، «قید در زبان فارسی امروز»، وحید (۱۰)، ۱۳۵۱.
۳. _____، دستور زبان فارسی امروز، قطر، ۱۳۷۴.
۴. انوری، حسن، احمد گیوی، حسن، دستور زبان فارسی ۲، فاطمی، ۱۳۷۹.
۵. باطنی. محمدرضا، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، امیر کبیر، ۱۳۷۲.
۶. _____، نگاهی تازه به دستور زبان فارسی، آگاه، ۱۳۷۰، ص ۲۹ - ۶۶.
۷. بصاری، طلعت، دستور مختصر زبان فارسی، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۴.
۸. پالمر، فرانک ر. نگاهی تازه به معنی‌شناسی، ترجمه کورش صفوی، مرکز، ۱۳۸۱.



۹. پسکوف، لازار، «سخنی چندراجع به مناسبات کلمه سازی اسم و فعل در زبان فارسی»، سخن (۲۰)، ۱۳۵۰.
۱۰. پنج استاد (عبدالعظیم قریب، بهار...), دستور زبان فارسی، به کوشش امیر اشرف الکتابی، سازمان انتشارات اشرفی (واژه)، ۱۳۷۰.
۱۱. حق شناس، محمدعلی، زبان و ادب فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته، آگه، ۱۳۸۲.
۱۲. خیامپور، عبدالرسول، دستور زبان فارسی، کتابفروشی تهرانی، ۱۳۷۲.
۱۳. دانش افزار، خلیق، دستور زبان فارسی، چاپخانه مهر، ۱۳۴۱.
۱۴. ذالنور، ر، دستور فارسی، بی نا، ۱۳۴۳.
۱۵. سرهنگیان، حمید، «فعل معین در زبان فارسی»، دانشکده ادبیات تبریز (۲۵)، ۱۳۵۲.
۱۶. سمیعی، حسین، صرف و نحو پارسی، اداره کل انطباعات وزارت، ۱۳۳۳.
۱۷. شریعت، محمد جواد، دستور زبان فارسی، اساطیر، ۱۳۶۷.
۱۸. شعار، جعفر، «ریشه فعل و نقش آن در مرکب‌های فارسی»، نامه مینوی، ۱۳۵۰.
۱۹. شفاهی، احمد. مبانی علمی دستور زبان فارسی. موسسه انتشارات نوین. ۱۳۶۳.
۲۰. شفیعی، محمود، «طرح تقسیم کلمه در دستور زبان فارسی»، سومین کنگره تحقیقات ایرانی، چ ۱۳۵۳.
۲۱. صادقی، علی اشرف، دستور، وزارت آموزش و پرورش، تهران، ۱۳۶۳.
۲۲. صدیقیان، مهین، «استعمال اسم به جای صفت»، سخن (۲۵) ۱۳۵۵/۶.
۲۳. عماد افشار، حسین، دستور و ساختمان زبان فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۲.
۲۴. فرشید ورد، خسرو، «کلمه مرکب و معیار تشخیص آن در زبان فارسی»، دانشگاه مشهد، سال ۱۳۵۱.
۲۵. _____، «وجه فعل در زبان فارسی» مجله دانشکده ادبیات تهران، سال ۱۸، ش ۱.
۲۶. _____، دستور مفصل امروز، سخن، ۱۳۸۲.
۲۷. قریب، دستور زبان قریب، مطبعه پولیکلوت، ۱۳۲۱ قمری.
۲۸. ماهوتیان، شهرزاد، دستور زبان فارسی از دیدگاه رده شناسی، ترجمه مهدی سمائی، مرکز، ۱۳۷۸.



۲۹. مشکور، محمد جواد، دستور نامه، موسسه مطبوعاتی مشرق، ۱۳۴۲.
۳۰. مشکوه الدینی، مهدی، دستور زبان بر پایه نظریه گشتاری، دانشگاه فرودسی مشهد، ۱۳۶۶.
۳۱. مهاجر، مهران و نبوی، به سوی زبان شناسی شعر، مرکز، ۱۳۷۶.
۳۲. ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، سیمرخ، ۱۳۷۴.
۳۳. _____، دستور زبان فارسی، توس، ۱۳۶۹.
۳۴. نصرالله منشی، ابوالمعالی، ترجمه کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی، امیر کبیر ۱۳۷۱.
۳۵. همایون فرخ، رکن الدین، دستور جامع زبان فارسی، علمی، بی تا.
۳۶. وثوقی، حسین، «نگاهی کوتاه به دستور زبان سنتی در مقایسه با دستوره‌های نوین»، جشن نامه محمد پروین گنابادی، توس، ۱۳۵۴.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی